یا عبد السلام
بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

چنین گوید اضعف العباد غنی و عمدة العلماء الدین ابن
ملا احمد اردبیلی که چون فاضل الکامل المدعو بسعد الملة
التفتازانی شرح نوشته بجهت تصریف زنجانی و
بعضی از ابیات او را استشهاد آورده و اشتباهی بود که مستعدان را
باعث تشویش میکردانید لهذا این فقیر در تصحیح
و ترتیب آن مشغول شدم تا اصحاب تحصیل را انفع بحسب وقت الله
الموفق المعین بیت اول که مذکور در بحث از جمله اشعار
که در شواهد مشهور است که مذکور شده بیت دارای است

ولو ان الاطباء كان حولي
وكان مع الاطباء الاساة

یعنی اگر حکماء در اطراف
و دور من باشند شفای من شود حال انست باطبا
شفا دهنده و لو اینجا مفید معنی تمنی است و جواب
لو محذوف است یعنی شفای نبود و لو حرف شرط دان

ان خود

نه بنا است مشبهة بالفعل الا طلبا اشبهها که نوع

الاسم وفی وجه جزاء ان مع اختلاف فی محل الجزاء

المقرونة بالفاء وقیل انها مبتدا وقیل فی محل الفعل المحذوف

فی بیت وحصل دیگر واو دیگر واو حالیه

اسمها ومع او طلبه جزاء ومن هذا این بیت در حذف

المجرور که نه در مصرع اول ان ... بعد ضمیر وال

جزا از ... مقصود جمع است وایضا بعضم

عفان جمع ... طیبان وجزا ... وان تجزعوا

یابن عفان ان تجزعوا وان تصبروا انتم رضا منعا

یعنی ... ای پسر عفان ... اگر قبول ... مسکنم

... کنی ... بکیرم ... خوشی ...

... وان حرف شرط ودر جزای فعل شرط

وانتم صیغه متکلم ... مجزوم است بجزای شرط ودر

فعل شرط وانتم بفتح همزه صیغه متکلم ...

جزم شرط ... [illegible] ... بر مصروف است [illegible]

و شاهد این بیت در دو [illegible]

[illegible] در خطاب بر احد جهة ضرورت شعر [illegible]

و این [illegible] مطلق جایز نیست فقلت لصاحبي

لا تحبسانا بنزع اصوله واجتز شيحا

یعنی پس گفتم مر رفیق خود حبس مکن ما را بکندن بیخهای

این [illegible] و قطع کن شاخ [illegible] و هذا [illegible] من طول [illegible]

ف و الفاء للتعقيب قلت فعل و فاعل و لصاحبي ظرف

لغو متعلق بقلت و لا للنهي تحبس فعل [illegible] و نا مفعوله

بنزع ظرف لغو متعلق بتحبس و الاصول مضاف اليه مضاف

الى الضمير و اجتز فعل امر [illegible] و انت مستتر فيه فاعله

و شيحا مفعوله و شاهد این بیت نیز در استعمال

تثنیه است در واحد جهة ضرورت شعر و قيل اصله تحبسن

بالنون الخفيفة فقلبت النون الفا و فيه ما فيه [illegible]

في قوله [illegible] و الخفيفة ايضا في الكتاب [illegible]

جزم شاهد

بر بنا آخر و محل طلب و الإنقطاع ... و الأولى عن ...

لا يقاس هجوت زبان ثم جئت معتذرا

من هجو زبان لم تهجو ولم تدع يعني هجو كردي زبان

از زبان ... بعد از ان آمدي عذر ميگوئي از

هجو زبان كه من نكرده ام پس هجو نكردي و ترك هجو هم نكردي

اما بصورت كسي كه از كرده خود پشيمان باشد بسبب عذر خواستن

هجوت فعل و فاعل و زبان مفعوله ثم حرف عطف

للتراخي والمهلة وجئت فعل و فاعل و معتذرا حال

عن فاعل جئت ومن هجو ظرف لغو متعلق بجئت و زبان

مضاف اليه ولم تهجو مفعول في المعنى لمعتذرا اي عدم

الهجو ولم تدع من ودع يدع عطف عليه و ش هذا بيت

در عدم عمل كردن لم است عمل جزم در تهجو كه اگر عمل

ميكردي بايست گفته شود لم تهج بحذف واو و ...

بعمل

تحمل اهلها عنه فاصبحت مغانيها قفارا

نوحها كأن لم يغن بها اهل سوى الوحش نزل

يعنى داخل صبح شد هذا بل ان ... بر ... کرده بهم

خورده بعد تباهی او با ینطریق که گویا اهل وادی دران

نبوده سوی وحش مغانیها فاعل اصبحت و قفارا حال

منه در سوبها فاعل قفارا و كأن مخففه من كان و تو حل

مجزوم بلم و سوى اداة استثنا و قل بمعنى السوى سوى

در الوحش ظرف مستقر متعلق بكائن المحذوف نعت لاهل

شاهد این بیت در مفصل مجی ان لم است

خوکه ... است و عند ضرورت ... است ...

ودیعتك التی استودعتها يوم الاوعار ... ان

وصلت وان لم ... يعنى حفظ كن ودیعه ...

خودها ... که سپرده ام ... ...

...

واگر برخورت دایم برنجوری حذف فعل امر ده باشد سرنیم
و دیدکت مفعول به والتی اسم موصول و المسؤد عنه
لذوه مع صلته نعت لودیکت ویوم منصوب علی
الظرفیة مضاف الی الاشارة وان اداة شرط
وصلت فعل شرط وان لم تصل عطف علیه وجواب
الشرط محذوف بقرینة احفظ وشاهد این بیت بر
محذوف بودن مجزومست بعد از لم وان کره نصل است

محمد تفد نفسك كل نفس اذا ما خفت

من امر تبالا یعنی ای محمد بلای جان تو باد جمیع جانها
هرگاه بترسی تو از کاری که عاقبت دلگیری و هلاکت
ای محمد منادی مفرد معرفه مبنی بر ضم است و تفد فعل مضارع
و کل نفس فاعل وی مجزوم و نفسك مفعوله و اذا ظرف متعد
و ما زائده و خفت فعل شرط و من امر متعلق بخفت

و تبدلاً منه در بعضی نسخ دون علیست د بست هذا بن بیت

بدذ جب ام بر عایت د محرو م فعل ماک خود الا

فا جمع ... بی با اله محمد فان لم اکن اهلا فانت

... اهلی ... باش ... رحم کنید ... ای

محمد ... باشم ... رحمت ... الاجرف

... واملا ... المتکلم ... الطیب

حصول ... والغیر ...

... محمد ...

للتعقیب ... المتکلم ...

... مبتدا ... خبره ...

... مجرور ... بیت ... ستعمله حیم است

در ... حقیق برای تعظیم ... هما لم

یعلما ... فعلما فان اهل لان یکرما

بر ... نده

چه پندارد کو هیچ گرامی برای انست برف پندارد بل
از برای عدم علم بمردی که رفته شد بر سر کسی با جامه واو
سزاوارست با نیکه اکرام کرده و یجب فعل ...
فاعلست وما مصدریست و یعلم عمرو مجهول و لا تنفی
للاطلاق وقیل هل ان یعنی ... الجملة ...
بای المفعه لین وشیی مفعول الثانی علی کرسیه حرف
مستقر متعلق بکائنا و فی بعض النسخ بالرحمن خبر
مبتدا محذوف ای هو والجملة فی محل ... النصب مفعول له
الثانیة والفاء للتفصیل وان من حروف المشبهة بالفعل
بنوع ... بصیغة المجهول تاویل الاکرام متعلق
بالجمل وهمزة للقطع لکون ماضیه رباعیا و ...
نیست ... استعمال ... وکسرت ضرورت شعری دفیه
شاهد ... بیت ... گراست که اصل ...
شاعر ... استعمال موقوف است شاهد اخر ...
الخفیف ... الفا للتخفیف فی حالة الوقف و ... وصل ...

فتجاوز الوقف في القضية ما قبلها كما يجي هو الجواد
الذي يعطيك نائله عفواً ويظلم أحياناً
فيظلم يعني أن ممدوحه صاحب جود يعطي
[illegible] عطيته عفواً أي [illegible] باطني وظلم
فيظلم أي [illegible] وظلم [illegible] كلفته [illegible] والتأويل
وجوديا باعتبار الطلب في غير وقته [illegible] فيحملها بسهولة
مع كره [illegible] التأويل وهو مبتدأ والجواد خبره والموصول مع
صلته صفته [illegible] [illegible] مفعول
أن [illegible] [illegible] والجملة حالية
واحيانا منصوب على الظرفية [illegible] المعلوم
مفعول أي [illegible] فيقبل [illegible] بالمهملة
[illegible] صار الوجه [illegible]
في الشوك [illegible] قضينا [illegible]
[illegible]
[illegible]

فيه ان [illegible]

ظرف لغو متعلق [illegible] مصدر [illegible]

[illegible]

و[illegible] مفعول مطلق [illegible]

[illegible]

[illegible]

ربما أوفيت في علم ترفعن ثوبي شمالات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مقبول [illegible]

[illegible] ان تركيب ودما والله [illegible]

[illegible] فقير [illegible]

سوق [illegible] والنقد [illegible]

واقف فاعله [illegible] لغة [illegible]

[illegible]

[illegible] جمله [illegible]

[illegible]

[illegible] حركت [illegible]

وجمع ان [illegible]

[illegible] احلام [illegible]

[illegible]

[illegible] حمد و ثنا

یه قسم مید [illegible]

بمن ملامت [illegible]

[illegible]

دو زن را تیغ و نخراشی زخم قلب [illegible]

قلب [illegible]

در قسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] معان شروف [illegible]

[illegible]

مسند [illegible] بمثل عفو الشرفه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مسند [illegible]

[illegible]

[illegible]

غلطه [illegible]

فرهنگ و [illegible] متعلق به درگاه مجرور منصب [illegible]

تمام و مجهول گفته [illegible] مثل مفعول بدل محبوب و نشانه

در [illegible] بیت در [illegible]

بیضات وهیجه [illegible] علیها

الدجی مخفوف [illegible]

ان ظلیم [illegible] از مرغ [illegible]

پس [illegible] حرکت [illegible]

مجروری [illegible]

[illegible] و آنکه

وانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تحقيق [illegible]

[illegible] من [illegible]

[illegible]

[illegible] عنبر [illegible]

وسعيد [illegible] وانسل من [illegible]

[illegible] في لغة [illegible] اخضر [illegible]

[illegible] مغمول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] من [illegible]

ولم [illegible]

[illegible]

[illegible]

ولم [illegible] غير مجرد [illegible] ومبتدأ [illegible]

[illegible] تريد خبره [illegible]

وهو فاعل [illegible] فاعل الاثنين [illegible]

وبني [illegible] الزياد [illegible]

وتنهى من باب [illegible]

[illegible] عمل [illegible]

[illegible] وتضحك [illegible]

لم ترى قبل [illegible]

[illegible]

[illegible] دارد مردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال [illegible]

[illegible] والثانية اذا القدان اسمو [illegible]

[illegible]

[illegible] هذا [illegible]

[illegible] متعلق [illegible]

[illegible] متعلق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible] السلام [illegible]

[illegible]

... نعمت کنند شما ... و دو برابر ...

معنی احدت ... معدودیت ... [illegible]

است متعلق بحکم مشترک بین الرحمة والعذاب

والمراد منا [illegible] وحسب ترجمة و [illegible]

بصیغة التثنیة واحد منفوله وشاید [illegible]

تثنیه مطلق [illegible] ایت لا ان الله

من کلام انه [illegible]

خیرک یعنی قسم خوردهام بخدا رحم مرا [illegible]

ماند و نه از رحم [illegible]

[illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه

وسلم [illegible] صیغة متکلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... كلمة عربى ملكيه [illegible]

عليه دشمنا يعنى برابر [illegible] استه [illegible] مرد [illegible] بمنزله [illegible]

بمنزله [illegible] تون [illegible] شى علم هم مفعول وهم [illegible] واللام [illegible]

القسم وقد للتحقيق وكلمت فعل [illegible] فاعله و[illegible]

[illegible] ازاسمه ذات [illegible] لبيد [illegible]

واسميت خبر [illegible] سعد يا عليه حال [illegible] عليه

[illegible] در قلب [illegible] است [illegible] اسبا

و[illegible] جماع الوادى و[illegible]

فما تعودين من نسيم وعود من ثمامة عنيزة

يا [illegible] طعيت [illegible] يا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فاعل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بالشابة متعلق به [illegible]

[illegible] متعلق [illegible]

[illegible]

متعلق به [illegible] بين [illegible]

[illegible] موافقة للقياس وكذا [illegible]

[illegible]

اعظم [illegible]

قبيل [illegible]

[illegible] اي اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

او سالم و این نیز بنابر لغتی جایز است ... تبقیک
لنا سالما بر دال تحیا بعظیم ... یعنی
خداوند عالمیان باقی بدارد تو را از برای ما حالیکه
سالم باشی از آفات و در حالتیکه بر دیهای تو باشد
از بزرگی مبتدا و تعظیم دال بر مبتدا و تبقیک خبره و لنا
متعلق به و سالما حال من الکاف و دال بر مبتدا و
بتحیل خبره و تعظیم عطف علیه و شاهد این بیت در ذکر
جمله اسمیه است که حال واقع شده است بدون واو باعتبار
وقوع او بعد از حال مفرد بی واو و اگر واو ذکر شود توهم
عطف جمله بر مفرد میشود لان الواو وقع الاکثر للعطف والجملة
الحالیة حال من الکاف یعنی لوقوعها بعد حال مفرد و هو
قوله سالما الم ... تر ما رأیت قیت والدهر عصر
ومن یتمل العیش یری ویسمع یعنی ایا دیدی تو ای
فلانی چیزی را که من دیده ام و شنیده ام و حال آنکه روزگار ...
بنگر

اینکس است یعنی طول کرد انند که او ۱۴ از طول عمر

نشتبلغ و الهمزة للتسوية ... تر فعل و فاعل و مفعوله

و اقیت حال ما و الدهر مبتدا و اعصر خبره و هو من افعل

صفت و من هو صرفه و يحمل فعل و العيش فاعله و الجملة صفة

لی و علینا محذوف و هو ... لان و يجري خبره و يسبع عطف

علیه و ثبت به در عدم حذف همزه است و این ضرورت شعر است

و اگر حذف او را است جهت تخفيف أدري عني حالم

ترياه كلاهما عالم بالترهات جيئة مني ما يرهم

بهار و جسم خود چیزی که هرگز ندیده اند عني او

و حال الكره مردو عالم اند بچیزهای باطل و عبث الترهات

الاباطيل و ادري من باب الافعال المتعدية و حالي و عني

مفعوله الاول و ما مفعوله الثاني و لم ترياه صلة ما و

ضميره عايد الى ما و كلاهما مبتدأ و عالم خبره و بالترهات

متعلق به و شاهد بنی حیث و حیث ... تفاوت ندارد

صاح هل ریت او سمعت براع

ردّ فی الضرع ما قری فی الحلاب یعنی ای صاحب من آیا دیده یا شنیدهٔ

شبانی که بر گرداند به پستان چیزی را که قرار داده در کاسه

دوشش از شیر دوشیده و صاح منادی مرخم بحذف الخاء

و هل استفهام للانکار و ریت فعل و فاعل و سمعت عطف علیه

والباء فی براع جارة و راع مجرور بها متعلق بفعل واحد علی التنازع

ورد فعل و فاعله مستتر والجملة نعت لراع و فی الضرع متعلق

برد و ما مفعوله موصول و قری بابدال احد الرائین یاء

وصلته والعائد فی الحلاب متعلق به و یروی فی العلاب

بدل الحلاب جمع علبه بضم العین و سکون اللام و هی

محلب الجلد و شاهد این بیت در حذف همزه است

از فعل ماضی و اما این خلاف قیاس است و شایع رایت بالهمزه

فاصبح العیر رکودا علی الاوفار ان لم یحش

فی المرحلی ... و ... کوهی ... بنت

بالساكن وعدم الاحتياج اليها فصار خفتم ومنها
يرعن وهو الجمع المؤنث الغايب من الفعل المضار
ع من راع يروع من الروع كيقلن من قال يقول من
قول ومنها نجاة وهو الجمع المذكر المكسر لناجو
الذي هو اسم فاعل اصله نجوة نحو طلبة قلبت الواو
الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها فصار نجاة في شبه
بالمفردات كالصلوة والزكوة فضم اولها صار
نجاة ومثل غلاة ومشاة ومنها قالة هو
جمع مكسر للقائل اصله قولة مثل طلبة قلبت الوا
الفا لتحركها انفتاح ما قبلها فصار قالة
ومنها ازداد وهو مفرد مذكر غايب من الفعل
الماضي من باب الافتعال اصله ازتيد قلبت التا